

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث به اینجا رسید که اشکالاتی که در حواشی عروه بر این فرمایش سید(قدس سره) وارد شده را بررسی کنیم، برخی از اشکالات مرحوم آقای بروجردی و مرحوم امام را تا به حال ذکر کردیم، حالا این حاشیه‌ی امام را تکمیل کنیم و برخی از اشکالات دیگر در فرمایش امام هست، این در فرمایش دیگران هم به یک نحوی آمده و ببینیم این بحث به کجا می‌رسد؟

ادامه اشکال مرحوم امام

این اشکال را بیان کردند اینکه سید آمده زکات را به وقف قیاس کرده، می‌فرماید این قیاس مع الفارق است. والقیاس علی اقتراض المتولی علی رغبات الوقف مع الفارق» دیگر فارقش را ذکر نمی‌کنند که فارق چیست؟ لعلّ در ذهن شریف‌شان این باشد که فارق این است که خود وقف و رغبات وقف یک امر مسلّم عند العقلا و عند المتشرعه است، وقف و رغبات وقف قابل این است که متولی بیاورد برای حفظ آنها پولی را قرض کند، اقتراض برای وقف مانعی ندارد، اما در باب زکات این چنین نیست.

بیان استاد محترم

اگر مقصودشان از فارق این باشد، این اول نزاع است، سید می‌فرمایند چه فرقی وجود دارد بین زکات و وقف؟ شما که می‌فرمایید فارق وجود دارد به نظر ما فارقی در اینجا نمی‌رسد، هر دو امر اعتباری هستند، وقتی می‌گوییم هذا وقف، این وقف یک عنوان اعتباری است، زکات هم یک عنوان اعتباری است، اگر برای عنوان اعتباری وقف بشود قرض گرفت، برای عنوان اعتباری زکات هم می‌شود قرض گرفت. لذا باید کنار فرمایش ایشان نوشت که الفارق غیر موجود، ظاهرش این است که هر دو یکی هستند و فارقی نیست.

ادامه اشکال مرحوم امام

در دنباله می‌فرمایند وكون الشيء من الاعتباريات لا يلزم جواز اعتباری بأی نحو پری می‌فرمایند درست است زکات یک امر اعتباری است اما اینطور نیست که بگوئیم چون اعتباری است و به قول سید اعتبار خفیف المعونه است، ما این امر اعتباری را هر طوری بخواهیم اعتبار کنیم، برایش ذمه اعتبار کنیم، قرض بگیریم، برایش هبه قرار بدهیم.

بیان استاد محترم

اول یک شاهی برای فرمایش ایشان بیاوریم و بعد ببینیم اشکالی دارد یا نه؟ شاهد فرمایش ایشان این است که در باب برخی از اعتباریات می‌گویند می‌شود برای آن قرض انجام داد ولی هبه‌ی به آن معنا ندارد! که ما قبلاً هم در همین مناقشه داشتیم، آنچه را که امام می‌فرمایند می‌خواهند بیان کنند درست است زکات یک امر اعتباری است اما لا يلزم جواز اعتباره بأی نحو پری، اشکال

ما بر فرمایش ایشان این است که چرا لا یلزم، یلزم. وقتی شما می‌فرمائید این امر اعتباری است هر نحوی که اینجا اعتبار در آن مساعد باشد راه دارد، زکات یک امر اعتباری است، اعتبار می‌کنیم ذمه برای او، وقف یک امر اعتباری است، اعتبار می‌کنیم ذمه برای او، چه اشکالی دارد؟ باز این هم یک مقداری، یعنی اگر بخواهیم دقیق‌تر راجع به فرمایش امام عرض کنیم باید کنار این بنویسیم مجرد استبعاد، همانطوری که در آنجا فرمودند آن قیاس مع الفارق است باید کنار فرمایش‌شان یادداشت کنیم که الفارق غیر موجود، فارق نیست، زکات و وقف هر دو امر اعتباری هستند، همان طوری که وقف می‌شود برایش ذمه اعتبار کرد برای زکات هم می‌شود.

از یک طرف فقها وقتی به اعتبار می‌رسند یک قانون می‌آورند می‌گویند الاعتبار خفیف المعونة، یعنی چه؟ یعنی نیاز به یک علتِ تکوینی خیلی محکم، نیاز به یک علتِ عرفی ندارد. شما این جمله‌ی الاعتبار خفیف المعونة که در کلام سید هست را یک مقدار تحلیل کنید، می‌گوئیم اعتبار فقط متقوم به معتبر است، نیاز به اعتبار کننده دارد، اما این اعتبار کننده اینکه بگوئیم باید یک علتی باشد، یک غرضی باشد، من اعتبار می‌کنم این مال شما باشد به عنوان هبه، بگوئیم این آقا چه کاری کرده که شما می‌خواهی هبه کنی به آن؟ هیچی، چه غرضی دارد؟ هیچی، این هبه چه فایده‌ای دارد؟ هیچ. چرا هبه کردی؟ می‌خواهم هبه کنم، یعنی من اعتبار می‌کنم تا حالا مال من بوده و از حالا بلا عوض مال او باشد، اعتبار خفیف المعونة است یعنی نیاز به هیچ علت عقلی و عقلایی ندارد.

برداشت من از این جمله این است؛ اما آنچه را که امام (رضوان الله علیه) در این جمله می‌فرمایند و کون الشیء من الاعتبار لا یلزم اعتبار به بای نحو پیری، می‌خواهند بفرمایند درست است، اعتبار نیاز به علت عقلی ندارد اما اعتبار هم باید یک چیزی باشد که عقلاً قبول کنند، به صرف اعتبار کردن که نمی‌شود بلکه عقلاً هم باید قبول کنند. بعضی از جاها اعتبار در آن راه ندارد، من الآن اعتبار کنم این دیوار انسان است، با اعتبار من به من می‌خندند و می‌گویند کشف از سفاحت تو می‌کند، اعتبار کنم این دیوار آسمان است، یا آسمان زمین است، با اعتبار که تغییری به وجود نمی‌آید، در دایره‌ی اعتباریات می‌گوئیم عقلاً یک چیز اعتباری به نام ذمه را قبول دارند یا نه؟ بله. می‌گوئیم ذمه یک علتِ تکوینی می‌خواهد، ذمه یک مورد تکوینی می‌خواهد، یک موضوع تکوینی می‌خواهد، می‌گوئیم نه! نیاز ندارد. می‌گوئیم اگر نیاز ندارد ما اعتبار می‌کنیم زکات ذمه داشته باشد، چه اشکالی دارد. امام می‌خواهند بفرمایند نه! باید یک علت عقلایی داشته باشد و گویا در ذهن شریفشان این است که بگوئیم زکات ذمه دارد این عقلایی نیست. ما عرضمان این است که چرا می‌گوئید وقف ذمه دارد و برایش ذمه اعتبار می‌کنیم، نه فارق را درست برایمان بیان فرمودند که در ذهن شریف‌ش چه بوده؟ اگر فارق بخواهد به همان مصالح و مصارف برگردد که همان بحث‌های دیروز است و تکرار نمی‌کنیم! اگر غیر از آن هست که غیر از آن ما فارقی نداریم.

توضیح بیشتر بحث

آیا در بیع باید حتماً فروشنده یک غرض عقلایی هم داشته باشد؟ الآن یک کسی خانه‌اش را نیاز دارد و از این خانه بیرون بیاید باید آواره شود، اگر آمد بیع کرد بیعش باطل است؟ نه. شما در اعتباریات نیاز به غرض عقلایی ندارید، بگوئید هر جا هر اعتباری، الآن ملکیت یک اعتبار است و عقلاً در اینجا اعتبار نمی‌کنند می‌توانید این را بفرمایید؟ اینجا قیاس زکات به وقف به نظر ما مع الفارق نیست.

ادامه فرمایش امام

امام می‌فرمایند و کون ذلک راجعاً إلى اشتغال ذمة ارباب الزکاة واضح المنع امام می‌فرمایند اگر کسی بگوید این قرض را می‌گیرند برای زکات، اما واقعاً ذمه‌ی ارباب زکات مشمول است یعنی ذمه‌ی فقرا، ایشان ولو واضح المنع است، فرمایش درستی هم هست برای اینکه وقتی ما برای زکات قرض گرفتیم، یعنی امام فرمودند کسی نگوید که قرض بگیریم برای زکات ولی ذمه‌ی ارباب مشمول باشد یعنی فقرا، واضح المنع است، کما أنه مع استدانته علی نفسه، حالا اگر ولی فقیه یا مجتهد، بیاید برای خودش قرض بگیرد من حیث إنه ولی الزکات، بگوید من ولی زکاتم و خودم قرض می‌گیرم، یکنون أدائه منها محل اشکال اداء

این قرض از زکات محل اشکال است.

باز ما اینجا اشکال داریم که چرا محل اشکال است؟ اگر یک کسی قرض گرفت، حالا فرض کنیم الآن قدرت ادا ندارد، یک آدم عادی بدهکار است، الآن نمی شود از زکات بدهی این را داد؛ یکی از مواردش همین است. الا من سهم القاریین مع اجتماع الشرائط و هو غیر ما فی المتن، می فرماید اگر سهم قاریین باشد، ما بیائیم به این آدمی که قرض گرفته از سهم قاریین بپردازیم در صورتی که شرایط باشد، منتهی می فرماید و هو غیر ما فی المتن، در متن یعنی این فرضی که می کنیم، یعنی فرضی که ولی فقیه خودش قرض بگیرد و از زکات قرضش را بدهد درست است به عنوان سهم القاریین است، اما در متن سید این نیست، بلکه این است که برای زکات قرض بگیریم و از خود زکات این قرض زکات را ادا کنیم. کما أن جواز الاستدانة عن المستحقین و ولاية الحاكم علی ذلک محل اشکال بل منع یک اشکالی را امام اینجا مطرح می کنند که در کلام مرحوم آقای خوئی در موسوعه ایشان این بحث را دارند.^[1] می فرمایند اگر بگوئیم حاکم قرض بگیرد برای فقرا یعنی ذمه فقرا مشغول شود، این نیاز دارد که بگوئیم حاکم چنین ولایتی دارد! در حالی که حاکم چنین ولایتی ندارد. امام اشکال مسئله ولایت را می آورند در اینجا، در آنجایی که حاکم و فقیه بخواهد برای فقیر قرض بگیرد، اینکه این فقیر الآن گرسنه و تشنه است، من قرض بگیرم که ذمه فقیر مشغول شود بعداً زکات قرض این فقیر را من ادا کنم. امام می فرماید این محتاج به این است که حاکم چنین ولایتی داشته باشد بعد می فرماید وثبوت الولاية و ولاية الحاكم علی ذلک محل اشکال، تعجب است با اینکه امام مسئله ولایت مطلقه فقیه را قائل اند اما در اینجا اشکال کردند.

من عین عبارت امام را می خوانم: کما أن جواز الاستدانة عن المستحقین و ولاية الحاكم علی ذلک محل اشکال بل منع بعد می فرمایند فالمسألة بجميع فروعها محل اشکال استدانه بر مستحقین، یعنی الآن حاکم پول را قرض بگیرد برای مستحقین، برای فقرا، ذمه فقرا مشغول باشد، خودشان هم خبر ندارند، زکات که آوردند پیش حاکم، این را به عنوان مستحقین که ذمه شان بری شود بپردازد.

امام می فرمایند در اینکه حاکم شرع (فقیه) یک چنین ولایتی را داشته باشد محل اشکال است. من یک نکته ای را در پرانتز عرض کنم در بعضی از حواشی عروه ای امام، بعضی جاها تصریح دارند که فقیه حق ندارد این کار را انجام بدهد. این بحثی که از امام هست که امام قائل به ولایت مطلقه فقیه هست یکیش همین مورد است، یعنی یک مواردی هست که می فرمایند فقیه هم چنین ولایتی ندارد!

کلام مرحوم خوئی:

آقای خوئی می فرمایند لم تثبت ولاية للحاکم علی الزکات نفسها لیستدین علیها به مرحوم سید می فرمایند شما فکر کردید اشکالی که نمی شود برای زکات قرض گرفت این است که زکات ذمه بردار نیست، آمدید جواب دادید نه، زکات ذمه بردار است چون ذمه یک امر اعتباری است، الاعتبار خفیف المعونه. آقای خوئی به سید می فرمایند جناب سید اصلاً بحث این است که گویا ثبوتاً و امکانش را ایشان قبول دارد، از نظر امکان برای زکات می شود قرض گرفت، اما می فرمایند لم تثبت ولاية للحاکم علی الزکات نفسها لیستدین علیها، حالا بر فرض که امکان دارد، حاکم چطور ولایت دارد که بر خود زکات قرض بگیرد؟ امام می فرمایند حاکم ولایت ندارد که بر مستحقین قرض بگیرد و ذمه مستحقین مشغول شود، اما ایشان می فرمایند لم تثبت ولایت برای حاکم.

بحث مبنایی:

ما در بحث ولایت فقیه اگر گفتیم فقیه در هر جایی که مصلحت بداند، مصلحت یک چیزی باشد. الآن مصلحت زکات حفظ این زکات است، نگهداری آن است، و برای این مصلحت اقتضا می کند از خود زکات قرض بگیرد، اگر ما تصرفات فقیه را منوط به مصلحت دانستیم، اینجا مصلحت وجود دارد، اگر بگوئیم تصرفات فقیه در موارد ضرورت است نه در موارد مصلحت، بگوئیم هر جا ضرورت دارد فقیه می تواند ولایت داشته باشد، جایی که ضرورتی وجود ندارد معنا ندارد که ما بگوئیم فقیه در آنجا

ولایت دارد که این خلاف مبنای امام است.

آنهایی که از نظر مبنای علمی ولایت فقیه را قبول ندارند اما می‌گویند یک سری اموری که شارع راضی به ترک آن نیست را فقیه باید انجام بدهد، اگر فقیه هم نبود عدول مؤمنین باید انجام بدهند، برخی از فقها حکومت اسلامی را از این باب درست می‌کنند می‌گویند ما نمی‌گوئیم فقیه ولایت دارد ولی حکومت امری است که شارع راضی به ترک آن نیست، اگر یک آدم عادل، یک فقیه عادل متصدی نشود لعلّ یک ظالمی متصدی شود، لذا بر او واجب است که اقامه کند، این را می‌گویند از باب تصدّی امور حصبه. در امور حصبه مسئله‌ی ضرورت مطرح است و آن اینکه بگوئیم اگر ضرورتی اقتضا کرد که شارع لا یرضی بترکه، باید انجام شود، و لعلّ که سیّد در اینجا فرموده حاکم شرع، در آن مثالهایی که زده همه موارد اضطرار است، می‌بیند که فقرا از بین می‌روند، بیاید برای خود زکات قرض بگیرد ولایت دارد.

پس به مرحوم آقای خوئی اشکال می‌کنیم شما خودتان امور حصبه را قبول دارید، اگر امور حصبه را قبول دارید در مواردی که ضرورت دارد همین مثالهایی که سیّد هم زده همین جا ولایت حاکم بر زکات را قبول بفرمایید، در همین مورد قبول بفرمایید.

به مرحوم امام عرض می‌کنیم شما که دایره‌تان در ولایت فقیه ضرورت نیست بلکه مصلحت است. حالا آیا فرض اینکه برای زکات قرض گرفتن مصلحت باشد چنین فرضی تصویر ندارد؟ تصویر دارد و خیلی خوب هم تصویر دارد. این یک اشکالی بود، حالا گاهی اوقات فقها خیلی هم می‌خواهد مخالفت نکنند مرحوم سید احمد خوانساری^[2] (رضوان الله تعالی علیه) در ذیل این مسئله فرمودند آنچه که سیّد گفته مبتنی است بر اینکه فقیه ولایت داشته باشد و ثبوت الولاية العامة للفقیه محل اشکال، ایشان مبنایش این چنین است.

آقای خوئی هم همین مبنا را دارد؛ ما به این دو بزرگوار می‌گوئیم از باب امور حصبه درست کنید در موارد ضرورت، به امام که مبنای ولایت فقیه به ولایت عامه را قبول دارند می‌گوئیم این هم یکی از موارد ولایتش است، منتهی شما این را به مصلحت مقید می‌کنید، اینجا مسلم مصلحت وجود دارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ موسوعه جلد 24 کتاب الزکات صفحه 322.

[2] □ یک وقتی از امام سؤال کرده بودند از عدالت ایشان، فرموده بود از عدالتش از من سوال نکنید بلکه از عصمتش از من سؤال کنید، اینقدر از جهت تقوایی مرحوم آقای خوانساری، امام معتقد بوده.